

ترس و لرز تحت تعقیب ۵

امتحان نهایی مرگبار



نویسنده: آر. ال. استاین
مترجم: شهره نورصالحی



خوش آمدی

بیا تو. من آرال. استاینم. به دفتر ترس و لرز خوش آمدی. ببخش که اینجا این قدر به هم ریخته و کثیفه، دارم برای شامم پاچه‌ی بز تو آب‌نمک می‌خوابونم. پدرم درآمد تا این پاچه‌ها رو فرو کردم تو شیشه، آخه هنوز به رون بزه وصل بودن.

هفته‌ی پیشم همین مشکلو با کباب دنده‌ی بره داشتم. آخه نمی‌دونستم اول باید دنده‌ها رو از تن بره بکنی! راستشو بخوای زیاد اهل آشپزی نیستم. فقط اینکه دوست دارم غذام زنده باشه. به نظر من وقتی می‌بینی غذات هنوز داره تکون می‌خوره، به دهنه بیشتر مزه می‌کنه، قبول نداری؟

امروز تو دومین مهمون منی. صبح هم دوست نامرئیم آمد دیدنم. خیلی بد شد، مجبور شدم بهش بگم سرم

خیلی شلوغه، نمی‌تونم ببینمش.

می‌بینم که اون پوسترهای تحت تعقیب روی دیوارو خیلی پسندیدی! اون پوسترها ترسناک‌ترین، چندان‌آورترین و خشن‌ترین بدجنس‌های زمانه رو معرفی می‌کنن. این شخصیت‌هایی که عکسشونو توی پوسترها می‌بینی، تحت تعقیب‌ترین شرورها، در خواستنی‌ترین کتاب‌های مجموعه‌ی ترس و لرز هستن.

اون پوستری که تو نخش رفتی، مربوط به خانوم مآرفه. معلمه. بله، چشمات درست می‌بینن. این خانوم در ضمن هیولا هم هست. برای همینه که شاگرداش بهش می‌گن بچه‌خوره - البته فقط پشت سرش!

یه پسر به اسم تامی فارلی می‌تونه همه چیزو در مورد این خانوم بهت بگه. آخه اون تو یه اردوی تابستونی عجیب و غریب باهاش آشنا شده، تو اردوی برنده‌ها. منتها عیبش اینه که امکان داره تامی هیچ‌وقت از این اردو برنگرده... مگه اینکه برای قبول شدن تو امتحان نهایی سرکار خانم بچه‌خوره، یه راهی پیدا کنه.

بفرما. ماجرای تامی رو بخون. خیلی زود می‌فهمی چرا این خانوم معلم تحت تعقیبه.



من تامی فارلی هستم. دوازده ساله‌ام و دلم می‌خواست
امسال تابستان تو خانه بمانم و با رفقایم بگردم. اما انگار قرار
نیست برنامه‌ام این باشد.

پدر و مادرم بهم زور می‌آوردند که بروم به اردوی جزیره‌ی
برنده‌ها. می‌پرسید این دیگر چه جور اردویی است؟ بگذارید
شعار اردو را بهتان بگویم: «برنده‌ها همیشه برنده‌اند.»
بله، درست است اینجا اردویی است که به آدم یاد
می‌دهد چه کار کند تا برنده باشد.

ببینید، من بچه‌ی نرمالی هستم، بیشتر وقت‌ها خوشحال
و راضی‌ام، تو مدرسه شاگرد خوبی هستم و بیشتر نمره‌هایم

بین هیجده تا بیست است و دوستان خوبی دارم. نمی‌خواهم
پز بدهم و خودم را گنده کنم، اما به نظر خودم همین حالا
هم برنده هستم.

اما اینها برای پدر و مادرم کافی نیست. تو خانواده‌ی من
باید برنده باشی. یعنی باید سریع‌ترین، خوش‌شانس‌ترین،
یا باهوش‌ترین، یا بامزه‌ترین، یا خلاصه بهترین باشی؛ از
صبح تا شب.

پدر من آدم قوی و گنده‌ای است و عرض بدنش تقریباً
به یک کیلومتر می‌رسد. تو تیم فوتبال کالجشان بازیکن
دفاعی پشت خط بوده و تیمشان به لیگ قهرمانی کشور
رفته. حالا هم تو یک کالج مقدماتی مربی فوتبال است.
تنها چیزی که برای پدر من مهم است، برنده شدن است.
مادرم معاون یک بانک است و عاشق مسابقات
دوچرخه‌سواری مسافتی است. بعضی وقت‌ها ساعت چهار
صبح بیدار می‌شود و قبل از صبحانه نود و شش کیلومتر
دوچرخه‌سواری می‌کند.

حتی دارلین، خواهر کوچکم هم برای خودش یک سوپر
استار است. تو چهار سالگی کتاب‌های قطور را می‌خواند و

بعد از بازگشت و تامل و محققان، توفیق و لایق این کار
یا مجموعه‌ای تحت عنوان "معلم زنده بیرون کلاس" به
بن سیدعلی را اید کرده،
آقای استاد این کار را در پیش پانزدهمین دلمسور به دنبال
جستجوی و خطرات آن به توفیق تحت تعقیب نظامی
اگر از محققان این عرصه اطلاع دارند، لطفاً
بسیار توفیق و توفیق بسیار بسیار

تامی خیلی زود متوجه می‌شود که حسابی نو در دسترس افتاده است.
خانواده‌اش اصرار دارند که پسرشان "بهترین" باشد و برای همین او را
فرستاده‌اند به یک اردوی استثنایی تا از او یک "برنده" بسازند. تامی به
محض ورود به اردو می‌فهمد یک جای کار ایراد دارد. بچه‌ها رقابت
عجیبی با هم دارند. انگار که مرگ و زندگی‌شان به این رقابت بسته
است. همه‌جا صحبت از "معلم" به‌خصوصی است که درس برنده شدن
می‌دهد و درس‌هایش را بدجوری جدی می‌گیرد. بیستم تامی می‌تواند
از امتحان نهایی خانم معلم زنده بیرون بیاید؟

www.peydayesh.com
info@peydayesh.com

ناشر برگزیده‌ی سال‌های ۷۶، ۸۳، ۸۷، ۹۳ کشور
ناشر نخست چهارمین بینال بین‌المللی تصویرگران ایران
ناشر برگزیده‌ی سال‌های ۸۱، ۸۲، ۸۶ تابشگاه بین‌المللی کتاب
ناشر برگزیده‌ی سال‌های ۸۰، ۸۹ جشنواره‌ی رشد
ناشر برگزیده‌ی هشتمین دوره‌ی کتاب برتر کودک و نوجوان ۹۴

دفتر و فروشگاه مرکزی: خ انقلاب، خ فجر رازی، خ شهدای زاندارسری غربی، پلاک ۸۶
تلفکس: ۶۶۴۰۱۵۱۴ - تلفن: ۶۶۹۷۰۲۷۰

